

چند واژه نادر و نویافته در منظومه پهلوانی زرین قبانامه

سجاد آیدنلو*

چکیده

یکی از منظومه‌های پهلوانی تا امروز ناشناخته ادب حماسی ایران، زرین قبانامه است که سراینده‌ای ناشناس آن را احتمالاً در عصر صفویه به نظم کشیده است. این منظومه ۲۳۵۳۳ بیت دارد. زمان داستان آن روزگار شهریاری کیخسرو در ایران مقارن با پیامبری حضرت سلیمان (ع) است. موضوع اثر با آمدن فرستاده سلیمان (ع) که زرین قبا نام دارد و بعدها دانسته می‌شود نواده رستم است، آغاز می‌شود و در آن روایات گوناگون به شیوه داستان در داستان نقل شده که شخصیت‌های اصلی بیشتر آنها غیر از زرین قبا، رستم و دیگر فرزندان و فرزندزادگان او هستند. از زرین قبانامه سه نسخه خطی شناسایی شده است و در آنها سی لغت یا ترکیب خاص وجود دارد که یا در فرهنگها و سایر متون فارسی نیست یا معنای آنها ویژه این اثر است و یا اینکه در بعضی فرهنگها بدون شاهد ثبت شده است. در این مقاله به طرح و بررسی این واژه‌ها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی

زرین قبانامه، لغات نادر، فرهنگ جامع زبان فارسی، متون عصر صفوی، ادب حماسی.

مقدمه

زرین قبانامه یکی از منظومه‌های پهلوانی نقالی - عامیانه است که تاکنون ظاهراً فقط یک بار - آن هم بی ذکر نام - در کتاب سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران مورد توجه قرار گرفته است (رک: سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲: ۶۶ و ۶۷). از این منظومه سه دست نویس در کتابخانه‌های ملی و مجلس موجود است. در نسخه اصلی این متن که متعلق به کتابخانه ملی است و در پنجم شوال سال (۱۲۷۱ ه.ق) در لاهیجان کتابت شده، یک بار در سرنویس آغازین برگ نخست و بار دیگر در ترقیمه/انجامه، اثر «شاهنامه حکیم اسدی» نامیده شده است. در دست نویس اول کتابخانه مجلس (بدون ترقیمه و تاریخ کتابت) به دلیل افتادگی آغاز نسخه نام منظومه به خط کاتب نیامده است؛ اما مالکان و فهرست‌نویسان در برگهای

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اورمیّه S_aydenloo@pnu.ac.ir

نخست، آن را «داستانهای رستم و سلیمان» و «گرشاسب‌نامه و کریمان‌نامه و رستم‌نامه» نامیده‌اند و حسین مفتاح، صاحب نسخه، در نوشته‌ای با امضای خویش در آغاز و پایان دست‌نویس، منظومه را «رستم و سلیمان» خوانده است. در فهرستهای کتابخانه مجلس و برگ اول متن نیز نام آن را «نریمان‌نامه» نوشته‌اند. در دست‌نویس دوم کتابخانه مجلس (تاریخ کتابت در انجامه: محرم ۱۳۲۵ ه.ق) نیز در سرنویس برگ اول، نام کتاب «زرین‌قبای هفت لشکر من شاهنامه من کلام حکیم اسدی رحمه الله» و در ترقیمه «کتاب زرین‌قبای حکیم اسدی توسی استاد فردوسی» نوشته شده است.

عنوان پیشنهادی نگارنده برای این منظومه «زرین‌قبانامه» است^۱ که به استناد ذکر نام زرین‌قبا در سرآغاز و ترقیمه نسخه دوم مجلس برای این کتاب و به نوعی محوریت زرین‌قبا، پسر جهانگیر و نوۀ رستم در داستانهای منظومه و نیز به قرینه نام دیگر منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه برگزیده شده است. در تاریخ ادب حماسی ایران، آثاری مانند گرشاسب‌نامه، کوش‌نامه، بهمن‌نامه، فرامرزن‌نامه، سام‌نامه، برزونامه، بانوگشسپ‌نامه، جهانگیرنامه و شهریارنامه منظومه‌هایی است که در آنها نام متن با افزودن واژه «نامه» به نام شاه یا پهلوانی نسبت داده شده که شخصیت اصلی این کتابهاست؛ اما در کنار نام و داستانهای او، اشخاص و رویدادهای اصلی و فرعی دیگر هم در آنها دیده می‌شود. بر این قیاس زرین‌قبانامه خواندن این منظومه که حوادث آن با حضور زرین‌قبا و بر محور او شکل می‌گیرد؛ ولی در عین حال پهلوانان دیگر و روایات متعددی هم دارد، چندان پر بی‌راه نخواهد بود.

دو بار در نسخه کتابخانه ملی و دو بار نیز در دست‌نویس دوم مجلس نام ناظم اثر حکیم اسدی ذکر شده است. در ساقی‌نامه‌ای نیز که در بیت‌های ۳۳۰۸-۳۳۴۷ منظومه آمده، در سرنویس نسخه کتابخانه ملی و نسخه نخست مجلس باز نام سراینده، حکیم اسدی است. با توجه به آگاهی‌هایی که از سرگذشت اسدی توسی، ناظم گرشاسب‌نامه و مؤلف لغت فرس، به دست ما رسیده^۲ و بویژه مقایسه ویژگی‌های سبکی سخن او در گرشاسب‌نامه با نظم زرین‌قبانامه هیچ تردیدی در نادرستی این انتساب نخواهد بود. در ۲۳۵۳۳ بیت زرین‌قبانامه هیچ اشاره‌ای به نام یا تخلص سراینده آن نیست و آنچه درباره این ناظم ناشناس از متن اثر وی دانسته می‌شود، بسیار اندک است. از جمله این آگاهی‌های محدود چند بیتی است که او در ابتدای یکی از داستانها درباره خود سروده و در آن به دو نکته اشاره کرده است. یکی اینکه پسری ندارد و این روایت به جای فرزند اوست و دیگر شصت ساله بودنش به هنگام نظم این داستان:

نیامد مرا پور در روزگار	بماند مرا این داستان یادگار
ز گیتی مرا سال بگذشت شصت	چه تیرم برون شد جوانی ز شصت
بشد نوبهار و زمستان رسید	سرم گشت از برف پیری سفید

۳(۸۹۶۴-۸۹۶۲)

سراینده چندین بار در منظومه از امام علی(ع)، اولاد ایشان و دوازده امام یاد کرده و خداوند را به ایشان سوگند داده است که نشان دهنده تشیع دوازده امامی اوست.

چون نام و هویت سراینده زرین‌قبانامه دانسته نیست و برخلاف شاهنامه و منظومه‌هایی نظیر گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه هیچ اشاره‌ای نیز به ممدوح یا مهتران عصر در آن وجود ندارد، تعیین قطعی زمان نظم آن ممکن نیست؛ ولی بنابر گواهی‌هایی که از متن اثر به دست می‌آید، نگارنده حدس می‌زند که شاید این منظومه از سروده‌های روزگار صفویان باشد و احتمالاً تاریخ نظم آن پیش از سده دهم نخواهد بود. بعضی از این قرائن عبارت است از:

۱. در زرین قبانامه واژه‌هایی به کار رفته است که در حدود جستجوهای نگارنده در متون و فرهنگهای مقدم بر قرن دهم و عصر صفوی دیده نمی شود؛ از جمله این لغات می توان به «بابا» به معنی «بزرگ و ریش سفید» (رک: انوری، ۱۳۸۲: ۷۰۴/۲)، «دیهم» در معنای «چار بالش و جامه بالای تخت» (برای نمونه، رک: اوبهی هروی، ۱۳۶۵: ۱۶۴؛ اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ۱۱۰؛ بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۴۹/۲؛ تبریزی، ۱۳۶۳: ۹۲۱/۲)، «عرضه» به معنای «نامه» (رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده)، «نوجه» و «یابو» اشاره کرد.

۲. ناظم در متن زرین قبانامه ساقی‌نامه‌ای سی و نه بیتی سروده و در آن پس از طلب باده از ساقی به ستایش پیامبر اسلام (ص) و در یک بیت، دوازده امام پرداخته است و سپس فهرست داستانهایی را ذکر کرده است که می خواهد در دنباله بسراید. در سابقه و سیر ساقی‌نامه سرایی در ادب فارسی، اوج توجه شعرا به این نوع شعر در روزگار صفویان است (رک: رضایی، ۱۳۹۰: ۱۹۲؛ کیهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۲). بر این اساس و با توجه به اینکه ناظم در میان منظومه‌های پهلوانی ساقی‌نامه سرایی کرده است، شاید بتوان این موضوع را نیز از قراین نظم زرین قبانامه در عصر صفوی و به تأثیر از فضای ادبی زمان دانست؛ بویژه که محتوای آن یعنی نعت نبی (ص) و مدح ائمه هم از مضامین متداول ساقی‌نامه‌های این دوره است.

۳. بیت:

نیاکان من ازدهاکش بُدند دلیران و گردان با هُش بدند

(بیت ۹۱۸۰)

با اختلاف بسیار جزئی در مصراع دوم، در سام نامه آمده است (رک: سام نامه، ۱۳۸۶: ۷۸).^۴ حدس زده‌اند که سام نامه در قرن دهم یا بعد از آن سروده شده است (رک: عابدی، ۱۳۹۰: ۵۰۳؛ محمدزاده و رویانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۷۶). پس اگر سراینده زرین قبانامه این بیت را احتمالاً از آن منظومه گرفته باشد، تاریخ نظم اثر قبل از سده دهم نیست. زرین قبانامه ۲۳۵۳۳ بیت دارد و پس از برزنامه عطایی (بخش جدیدتر برزنامه و تقریباً ۲۹۰۰۰ بیت) و داستان به بند افتادن کیخسرو در حصن سفید و بواقی برزنامه اثر همان ناظم (حدوداً ۲۷۰۰۰ بیت) طولانی ترین منظومه پهلوانی است که تاکنون شناخته شده. زمان رویدادهای این اثر دوره شهریار کیخسرو و پس از کشته شدن افراسیاب است که حضرت سلیمان (ع) فرستاده‌ای به نام زرین قبا را به دربار ایران می فرستد و شهریار و یلان ایران را به دین خدا فرا می خواند. زرین قبا با ایرانیان نبرد می کند و دو تن از پهلوانان را می گیرد. کیخسرونامه می نویسد و رستم را که در هندوستان است به یاری می طلبد. تهمتن به نزد حضرت سلیمان می رود و پس از پاسخ دادن به پرسشهای دینی و اعتقادی پیامبر از سوی او مأمور گرفتن عفریت دیو در کوه قاف می شود. پس از آن داستانهای طولانی، پر شاخ و برگ و متنوعی روایت می شود که برخی نیز به شیوه داستان در داستان است و حتی گزارش خلاصه‌ای از آنها نیز بر طول گفتار بسیار می افزاید از این روی فقط به ذکر نام بعضی از مهم ترین آنها اکتفا می شود: گرفتاری رستم در طلسم پری، ظهور کریمان پسر برزو و نبیره رستم، لشکرکشی سلیمان (ع) به چین و کشتن طغرای چینی، ربودن صخر دیوانگشتی سلیمان (ع) را، لشکرکشی پادشاهان چند کشور علیه کیخسرو و رویارویی هفت و سپس هشت لشکر در برابر هم، رهایی رستم از طلسم و گرفتن عفریت دیو، رفتن رستم و کریمان به جستجوی انگشتی سلیمان (ع) و جام و مهره جمشید که دزدیده شده است، پدید آمدن گرشاسپ ثانی پسر جهان بخش و از نبیرگان رستم، پیدا شدن نقابداری که

خواستارِ خیمه سبز، درفش اژدهاپیکر و کرسی گرشاسپی رستم است، داستان هفت منظر و گذشتن تهمتن از هفت خانه کوبان و رهانیدن فرزندان و فرزندزادگان از طلسم سیمابِ جادو، پیروزی دلاوران ایران بر مهتران و پهلوانان لشکریان مهاجم، کشتی گرفتن رستم با زرین قبا و سپس نقابدارِ طالب خیمه و درفش و کرسی که معلوم می‌شود، جهان سوز نام دارد و پسر سهراب و نوه تهمتن است.

ساختار و موضوع داستانهای زرین قبانامه نقالی - عامیانه است و آنها را باید از برساخته های نقالان و راویان عصر صفوی یا ادوار پیش از آن دانست که ممکن است، گزارش منشور آن روزی در متن دست نویسه‌های یکی از طومارها یافته شود. از منظر کیفیت نظم/ هنر سخنوری نیز در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت که زرین قبانامه منظومه‌ای است، متوسط که هم بیت‌های زیبا در آن یافته می‌شود و هم دارای ابیات سست، تکرارهای ملال آور، عیوب قافیه و ایرادهای وزنی است. در این منظومه نوشتارها که به کوتاهی معرفی شد، تعدادی لغت و ترکیب خاص وجود دارد که در حدود جستجوهای نگارنده یا در فرهنگها و متون فارسی نیست یا معنای آنها ویژه این اثر است و یا اینکه در بعضی فرهنگها بدون شاهد ثبت شده است. این کاربردهای تازه یاب یا نادر که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت باید در تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی مورد توجه مولفان واقع شود.

۱. ابیر (Abir)

بدو گفت زرین قبا کای دلیر بجو جنگ زین سان میاور ابیر

(۲۳۴۲۸)

واژه «ابیر» در قافیه مصرع دوم ضبط دو نسخه اصلی منظومه (دست نویس کتابخانه ملی با نشان اختصاری (ک) در این مقاله و نسخه اول کتابخانه مجلس با علامت (م) است و در دست نویس دوم مجلس (با نشان (م) «بویر» آمده. در فرهنگها برای «ابیر» معنایی نیامده است که دقیقاً با سیاق این بیت موافق باشد و فقط در فرهنگ نفیسی معنای «اشک» هم برای آن داده شده (رک: نفیسی، ۱۳۵۵: ۷۷/۱) که در اینجا می‌تواند به معنی «اشک ناشی از ناتوانی و بهانه‌جویی» باشد. در هر حال از فحوای بیت چنین برمی‌آید که «ابیر» ظاهراً در معنای «بهانه» به کار رفته است و اگر از لغات برساخته دساتیری نباشد، باید این معنا را بر فرهنگهای فارسی افزود. درباره ضبط «بویر» در نسخه (م) این نکته را باید متذکر شد که نگارنده «بویر» را در فرهنگها نیافت؛ ولی «ویر» به معنای «فریاد» آمده است منتها ترکیب «به ویر آمدن» - در صورتی که «بویر» را در آن نسخه «به ویر» بخوانیم - ساخت نحوی درستی ندارد.

۲. اسلیحه

بایست اسبی ورا گه توان که بردارد اسلیحه پهلوان

(۴۸۴۸)

«اسلیحه» که چند بار دیگر هم در زرین قبانامه به کار رفته ظاهراً در فرهنگها و متون فارسی نیست و اگر کاربردی از سر تنگنای وزن نباشد، گویا صورت منحصر به فردی است.

۳. بگده (Begda)

بگفت این و یک بگده بودش زرین مرصع به یاقوت و درّ ثمین

(۷۸۳۲)

به معنای «ساطر و کارد بزرگ» است و در محدوده جستجوهای نگارنده از فرهنگهای مهم و معتبر نخستین بار در فرهنگ نفیسی و به نقل از آن در لغت نامه دهخدا بدون شاهد آمده است (رک: نفیسی، ۱۳۵۵: ۶۳۰/۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده). از این روی نمونه کاربرد آن در زرین قبانامه برای ثبت در فرهنگ جامع زبان فارسی درخور توجه است. «بگده» چندین بار در قصه حسین کرد و یکی از طومارهای نقالی هم به کار رفته است (رک: قصه حسین کرد شبستری، ۱۳۸۵: ۱۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲ و ۲۶۸؛ طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۴۳۱).

۴. پرخش (Parxaš)

هراسانم از گگردش روزگار که خسرو برآرد از ایشان دمار
پس از ماه تابان نخواهم جهان نخواهم به تن پرخش تازه جان
(۷۴۳۰ و ۷۴۳۱)

«پرخش» به معنای «شمشیر» در لغت نامه دهخدا آمده است؛ اما در فرهنگهای پیش از آن به این معنی دیده نمی‌شود. دهخدا به نقل از لغت فرس اسدی بیتی به شاهد آن آورده^۴ و حدس زده‌اند که در جمله‌ای از تاریخ بیهقی هم این لغت به «رخش» تحریف شده است. مطابق بررسی‌های نگارنده «پرخش» به معنای «شمشیر» در فرهنگهای فارسی، فهرست لغات و ترکیبات متون، پیکره زبانی گروه فرهنگ نویسی فرهنگستان (شامل واحدهای زبانی هزار متن)^۵ و نرم افزار دُرج ۴ (در بردارنده متن ۲۳۶ اثر منظوم و مثنوی) غیر از بیت منقول در لغت فرس که در لغت نامه آمده، نمونه کاربرد دیگری ندارد و بیت زرین قبانامه به عنوان شاهد دوم این واژه نادر مهم است.

۵. پزشک

در بیت ۱۲۲۹۳ زرین قبانامه در دو نسخه (ک) و (م) به جای «پزشک» - که ضبط دست نویس (م) است - صورت «پزشک» آمده. در بیتی دیگر (۱۴۰۸۴) هم «پزشک» نگاشته نسخ (م) و (م) است. آیا این وجه که معین در حواشی برهان قاطع آورده است و در فرهنگ عربی به فارسی السامی فی الاسامی نیز به کار رفته (رک: تبریزی، ۱۳۶۳: ۳۹۹/۱؛ خانلری، ۱۳۷۷: ۷۷/۲) مربوط به گویش ناحیه خاصی است و می‌تواند در تعیین زادگاه ناظم یا مکان سرایش زرین قبانامه مفید باشد؟ نمونه مشابه دیگر در این منظومه «ژمان تا ژمان» به جای «زمان تا زمان» در نسخه (ک) در بیت ۱۳۹۴۶ است. در متون دیگر کاربرد (ژ) به جای «ز» در کلماتی چون: ژوبین، مژگت، دوزخ، گژاف، کارژار، گوژن، گوژ، ژنگار، سژاوار (رک: خانلری، ۱۳۷۷: ۷۷/۲)، پوژش (رک: امامی، ۱۳۹۰: ۸۰) و... دیده می‌شود.

۶. تبک (Tabak)

دگر یاره و گوشوار و کمر تبکها مرصع به در و گهر
(۲۱۰۹۸)

«تبک» در شرف نامه منیری به دو معنای «خلیش: گل و لای» و «خرمند» آمده (رک: قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ۲۹۲/۱) و در لغت نامه به نقل از لغت فرس چاپ هرن به معنای «قزی که به جوراب و کلاه بافند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده). چنان که ملاحظه می‌شود، هیچ یک از این دو معانی برای بیت زرین قبانامه مناسب نیست. بر این اساس اگر «تبک» که فقط در نسخه (م) آمده^۶ ضبط درست و اصلی باشد، معنایی مشابه یاره و گوشواره و کمر خواهد داشت و وسیله‌ای است که می‌تواند به در و گوهر آراسته شود. این واژه با این حدود معنایی ظاهراً در فرهنگها و متون فارسی به کار

نرفته است و به شرط درستی ضبط معنای روشنی برای نگارنده ندارد. «تَبک» یک شاهد کاربرد هم در دیوان سوزنی دارد^۸ که باز معنای آن برای نگارنده روشن نیست.

۷. تَریدن

سیه دیو چون رو بدو آورید ز چشم اشک حسرت به دامن ترید
(۱۵۱۰۰)

در لغت نامه دهخدا «تَریدن» به نقل از چند فرهنگ به معنای «بیرون کشیدن» آمده و شاهدهی برای آن داده نشده است. ادیب طوسی آن را با تلفظ «تُریدن / torridan» به معنای «غلطیدن بی اراده آب» ثبت کرده اند (رک: ادیب طوسی، ۱۳۸۸: ۵۲). رواقی این واژه را به فتح (ت) (Tarridan) خوانده و با ذکر معانی «روان شدن، جاری شدن؛ تراوش کردن» سه شاهد از کتاب النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی برای آن داده‌اند (رک: رواقی، ۱۳۸۱: ۱۱۰ و ۴۳۳). این تلفظ و معنی با یکی از شواهد در ذیل فرهنگ سخن نیز بازآورده شده است (رک: انوری، ۱۳۹۰: ۱۷۲). «تُرید» و «تُریدن» با (ت) مضموم در بعضی گویشهای ایرانی نیز به معنای «غلطیدن و ریزش کردن» کاربرد دارد (رک: آذرلی، ۱۳۸۷: ۱۰۷). بیت زرین قبانه نمونه مهمی است که استعمال این مصدر نادر را به معنی «جاری شدن» در متون فارسی نشان می‌دهد. این مصدر کهن در دو کتاب بررسی ریشه شناختی افعال در زبان فارسی (رک: منصوری و حسن زاده، ۱۳۸۷) و Etymological Dictionary of the Iranian Verb (رک: Cheung, 2007) وارد نشده است.

۸. جَنگاه

بکشتی ز دیوان یزدان پرسست به هنگام جنگاه چون پیل مست
(۴۱۲)

به معنای «آوردگاه» است و در فرهنگهای فارسی ظاهراً اولین بار در فرهنگ نفیسی و با استفاده از آن لغت نامه دهخدا - البته بدون شاهد - آمده و در فرهنگ سخن نیز با شاهدهی از عالم آرای صفوی نقل شده است (رک: انوری، ۱۳۸۲: ۳/۲۲۰۳). «جنگاه» از لغات نادر و کم کاربرد متون است^۹ و بیت زرین قبانه برای ذکر در فرهنگ جامع زبان فارسی معتنم خواهد بود.

۹. چَمیده

و یا پیر گشتم خمیده شدم در آورد میدان چمیده شدم
(۲۴۲۵)

به معنای «خم شده و کج گشته» در بعضی فرهنگهای فارسی مانند برهان قاطع و نفیسی وارد شده است (رک: دهخدا، همان: ذیل ماده). در لغت نامه دهخدا شاهدهی برای این معنا داده نشده و بیت زرین قبانه در این باره گویاست. این کلمه محتملاً از ریشه *čam به معنای «راه رفتن» است که در کاربردهای متعدّدش معانی چون «خرامیدن و منحرف شدن» هم دیده می‌شود (رک: Cheung, 2007: 32 و نیز، حسن دوست، ۱۳۹۱: ۳ و ۲).

۱۰. دَبَس

ندیدم بدین گونه مردی ز کس نه از آدمی زاد و نه دیو دَبَس
(۱۹۵۸۳)

«دبس» به معنای «سیاه» واژه‌ای عربی است که در فرهنگهای فارسی شاهدی برای آن ذکر نشده است و نگارنده نیز در حدود بررسی‌های خویش نتوانست - غیر از بیت مذکور - نمونه دیگری برای آن بیابد.

۱۱. درخت

یکی خوک پیکر درخت از برش که بر چرخ گردنده سودی سرش

(۱۲۲۵۹)

در نسخهٔ اساس تصحیح (ک) در این بیت به جای «درفش» که ضبط دو دست نویس دیگر است «درخت» در همان معنی آمده است. در ترجمهٔ تفسیر طبری (تصحیح حبیب یغمایی) جمله‌ای هست که نوشته «درخت به زبان پهلوی علم باشد». رواقی به استناد این جمله یکی از معانی فراموش شدهٔ «درخت» را «درفش» دانسته (رک: رواقی، ۱۳۸۱: ۱۶۳ و ۴۵۹) و حتی در بعضی بیت‌های شاهنامه نیز «درخت» را «درفش» معنا کرده اند (رک: همان، ۱۳۵۵: ۲۱-۲۵؛ همو، ۱۳۹۰: ۹۹۱/۱). به نظر نگارنده در شاهنامه «درخت» به معنای «درفش» نیست و در ساخت ابیات شاهد به همان معنای اصلی و معروف لغت به کار رفته است. خالقی مطلق نیز در شاهد ترجمهٔ تفسیر طبری «درخت» را مصحّف «درفش» دانسته اند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۶۷ و ۶۸)؛ اما ضبط «درخت» به معنای «درفش» در دست نویس اساس زرین قبانامه و شاهدی از سام نامه که نقل خواهد شد نشان می‌دهد که ظاهراً «درخت» به این معنا هم کاربرد داشته است و به رغم متأخر بودن این دو گواه (زرین قبانامه و سام نامه) موضوع نیازمند تأمل و بررسی بیشتر است. در سام نامه در لشکرآرایی شدید و عوج می‌خوانیم:

درختی ز هر سو شد افراخته یکی طرح ماتم درانداخته
شده آسمان زرد و سرخ و بنفش زمین سربه سر زیر زرینه کفش

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۵۹۲)

۱۲. درخش

همان دم تهمتن برآمد به رخش جهان گشت از گرد رخشش درخش

(۱۱۱۳)

ضبط نسخهٔ (م) «بدخش: سرخ» است که با توجه به معنای کلی بیت در اینجا وجهی ندارد و ظاهراً ناظم «درخش» را در معنای «تیره و تار» به کار برده است: جهان از غبار برخاسته از سم رخش، درخش (= تیره) شد. تا جایی که نگارنده بررسی کرده «درخش» در این معنا در متون و فرهنگهای فارسی به کار نرفته و برعکس به معنی «روشنایی، درخشندگی و برق» است. از این روی شاید بتوان حدس زد که سرایندهٔ منظومه واژهٔ «دخش» را که در برخی از فرهنگهای هم عصر این اثر به معنای «تیره و تاریک» آمده (رک: دهخدا، همان: ذیل ماده) و در بعضی چاپهای شاهنامه هم انتخاب شده است (دربارهٔ این واژه، رک: رواقی، ۱۳۹۰: ۹۸۱/۱؛ نوشین، ۱۳۷۳: ۳۰-۳۲)^{۱۰} بنادرست یا از سر ضرورت عروضی به صورت «درخش» درآورده است. در هر حال «درخش» ضبط دو نسخهٔ اول و دوم این منظومه است و در بافت این بیت به معنای «سیاه و تاریک» استعمال شده.^{۱۱}

۱۳. دل سیفته

که بیدار نایند تا هفته‌ای ز افسون آن دیو دل سیفته‌ای

(۲۵۵۸)

«سفته» در لغت نامه دهخدا به معنای «غلیظ و ستبر» و بدون شاهد آمده است و ترکیب «دل سفته» به معنای «سنگین دل» در زرین قبانامه می‌تواند نمونه‌ای از کاربرد این واژه در زبان فارسی باشد. «سفته» در این ترکیب از «سفتن» به معنای «استوار کردن» است که در فرهنگهای فارسی نیامده و اشتقاق آن را نیز نامشخص دانسته‌اند (رک: منصوری و حسن زاده، ۱۳۸۷: ۱۸۰). این احتمال را هم نباید از نظر دور داشت که شاید «دل سفته» در مأخذ متثور زرین قبا نامه «استنبه: زشت و بد هیکل» بوده که در برخی متون از صفات ویژه دیوان است (برای نمونه، رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ستنبه») و به هنگام نظم دچار تغییر و تصحیف شده است.

۱۴. رام الخیال

زنی هست جادو و رام الخیال به افسون پژوهی ندارد همال

(۲۰۹۲۷)

در فرهنگها و متون - در محدوده جستجوهای نگارنده - چنین ترکیبی دیده نمی‌شود و در اینجا ظاهراً به معنای «مأنوس با خیال آفرینی یا فریبنده با افسون و خیال» به کار رفته است.

۱۵. ریشه

سپرهای ایشان همه ریشه شد دل نامداران پر اندیشه شد

(۱۳۲۷)

«ریشه» به معنای «آسیب دیده و نابود شده» در فرهنگهای فارسی وارد نشده و از این جهت بیت زرین قبانامه شایان توجه است. در زبان فارسی «ریشیدن» به معنای «زخمی شدن» از مصدرهای کهن و البته کم کاربرد است (درباره این مصدر و اشتقاق آن، رک: منصوری و حسن زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۰ و ۱۶۱؛ منصوری، ۱۳۸۴: ۳۵۸ و ۳۵۹) و «ریشه» می‌تواند اسم مصدر (ماده مضارع (ریش) + ه) از این مصدر باشد که مفهوم «صدمه و آسیب» برای آن در صورتهای ایرانی باستان، اوستایی، سغدی، سنسکریت و ریشه هندواروپاییش نیز دیده می‌شود (رک: منابع پیشین). در شاهنامه نسخه سن ژوزف بیروت در بیتی «ریشه» در معنای «زخمی» به کار رفته است:

برادر چو بهرام را ریشه دید بر او تژاو جفایشه دید

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۴۷)

۱۶. ریشیدن

ز یزد پرستان یکی جسته یار ندانند به گیتی مرا کردگار

بری گشته از من بریشد ورا خدای جهان می نداند مرا

شب و روز با او کشد جام می به آیین جمشید و کاووس کی

(۱۹۸۰۲-۱۹۸۰۴)

ضبط دو نسخه (ک) و (م) «بریشد» است و در (م) «بری شد» آمده. اگر «بریشد» درست باشد - و نه مثلاً «پری شد» در معنای «معشوق کسی شد» - از مصدر «ریشیدن» است که در لغت نامه یکی از معنای آن بی ذکر شاهد «آمیختن» ثبت شده و در اینجا محتملاً در معنی «انس و الفت گرفت» به کار رفته است: از من بیزار شده و با او درآمیخته و انس گرفته است.

۱۷. زو

سوی گرد زرین قبا کرد روی برآورد کرگش بر افلاک زوی

(۱۶۴۱۰)

طبق نسخه اساس، واژه قافیۀ مصراع دوم «زو/ زوی» است^{۱۲} که در گویش خوانساری به معنای «صدا و آواز» به کار می رود (رک: آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۱۰) و در اینجا هم مناسب است: بانگ کرگدن او به افلاک رسید. امروز «زو» به صورت اسم صوت و در بازی به همین نام استعمال می شود (رک: انوری، ۱۳۸۲: ۳۸۹۹/۵؛ نجفی، ۱۳۷۴: ۸۲۷).

۱۸. سارنج

به دستش یکی تند سارنج بود
بر رستم آمد به کردار دود
بفکنند آن حربه بر پهلوان
گرفتش ز کف حربه شیر ژیان
(۴۳۶۳ و ۴۳۶۴)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده است «سارنج» به معنای نوعی رزم افزار در فرهنگها و متون نیست و این معنای واژه فعلاً منحصر به یگانه کاربرد آن در زرین قبانامه است.

۱۹. شیر سر

به همرا او لشکر زابلی
همه نوچه شیر سر کابلی
(۸۰۳)

این ترکیب هم به معنای «نوخط، جوان نوبالغ» ظاهراً در فرهنگها و متون فارسی دیده نمی شود و به شرط درستی ضبط از لغات تازه یافته در منظومه است. مشابه دیگر آن «شیرخط» به همان معنی در کهن ترین طومار تاکنون شناخته شده نقالی (کتابت: ۱۱۳۵ ه.ق) است. «عجیب نوچه شیرخط در نظر آورد» (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۷۷). جالب است که در این شاهد هم به سان زرین قبانامه «شیرخط» صفت «نوجه» است.

۲۰. غشته

«بسی پادشه تن به خون غشته شد» (۹۹۹)، «تن و جان به خون جمله غشته شوم» (۲۰۳۳)، «به خاک و به خون جمله غشته شوی» (۲۲۴۰). «غشته» که وجه کوتاه شده «آغشته» است، در لغت نامه بدون شاهد آمده و این موارد به کار فرهنگ نویسان خواهد آمد.

۲۱. فراح

سپاهی و شهری همه با سلاح
ستاده فراموش کرده فراح
(۹۱۵۰)

به معنای «شادی» است و در لغت نامه به نقل از فرهنگ نفیسی بدون شاهد آمده. باید افزود که این واژه در معنای مصدری در فرهنگهای عربی نیست.

۲۲. فره (Fareh)

که دستور میدان رزمم بده
که با من نتابد به میدان فره
(۵۲۹)

«فره» - که ضبط هر سه نسخه منظومه است - در لغت نامه بدون ذکر شاهد به معنای «چیره و غالب» آمده و احتمالاً در اینجا نیز به همین معنی است که موصوف آن (هماورد، دشمن و...) حذف شده است. در گویش کرمانی نیز Farah به این معنی کاربرد دارد (رک: آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۵۵).

۲۳. کفتن

بگفتند بر جا دو شیر ژیان جهان بخش فرخنده شد پاسبان
(۴۴۲۱)

ضبط دو دست نویسی (ک) و (م) «بگفتند» است و در (م) به صورت «بخفتند» ساده شده است. «بگفتند» در این بیت به معنای «خوابیدند» است و اگر مصدر آن «کفتن» (Kaftan) باشد در زبان فارسی «کفتن» به معنای «شکافتن» به کار رفته و در ریشه آن *Kap/ f) و مشتقات این ریشه معنای «خفتن» دیده نمی‌شود (رک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۸؛ منصوری و حسن زاده، ۱۳۸۷: ۲۱۹؛ Cheung, 2007: 235-236)؛ لذا کاربرد زرین قبانامه نمونه نادری است، مگر اینکه در اینجا احتمالاً با لغتی گویشی - و شاید با تلفظی دیگر (مثلاً: بگفتند) - مواجه باشیم. البته نگارنده در حدود جستجوهای خویش چنین واژه‌ای را در گویشها نیافته است. نکته دیگر اینکه از ریشه *kap/ f) به معنای «افتادن» کاربردهایی در زبانهای ایرانی هست (رک: Cheung, 2007: 234-235). بر این اساس آیا می‌توان حدس زد که «کفتن» از این ریشه و در معنای مجازی «خوابیدن» باشد؟ به این قرینه و علاقه که لازمه خوابیدن، افتادن است.

۲۴. کویزه / کویره

در این منظومه سه بار در توصیف بارگاه لغت «کویزه» و «کویزه» - با هر دو ضبط - به کار رفته است:

رسیدند نزدیکِ بارگاه که سقفش همی راز گفنی به ماه
کویزه ز یاقوت و میخ ز زر ستونها مرصع به در و گهر
(۸۰۶۰ و ۸۰۶۱)

یکی بارگاه دید سر بر سپهر کویزه بُد او را ز رخشنده مهر
(۱۰۵۵۴)

طنابش ز ابریشم و میخ زر کویزه مرصع به در و گهر
(۱۹۴۱۸)

«کویزه» و «کویزه»^{۱۳} در فرهنگهای فارسی نیست و در متون نیز طبق بررسی‌های نگارنده یکی دو شاهد محدود دارد.^{۱۴} از نمونه‌های زرین قبانامه می‌توان احتمال داد که «کویزه/ کویزه» بخشی از بارگاه و خرگاه است؛ ولی معنای دقیق آن برای نگارنده روشن نیست. از دیگر شواهد این واژه هم که در ادامه خواهد آمد، معنای محصلی دریافت نمی‌شود. ۱. «مثل سایبان اندرون عبّابی باف مصور بیرون مخمل قرمزی فرنگی باف یزدی کویزه مرصع، قاضی کوچک مشرف که از شاگردان استادی... بود کتابت نمود» (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۴۷۸/۱). ۲. در یک سند تاریخی عصر صفوی که حکم شاه تهماسب برای پذیرایی است، این واژه در ضمن یادکرد از خیمه و اسباب و بخشهای آن به کار رفته که مشابه زرین قبانامه است (... و خیمه و بارگاه آلاچوب و کریاس که با هجده ستون کویزه طلا و کریاس که ازاطلس ختایی و مخمل بر سر پای کند» (رک: راوندی، ۱۳۷۴: ۲/۸، ۱۱۵). ۳. در تاریخ جهان آرای عبّاسی هم این واژه باز در کنار سایه‌بان و خرگاه دیده می‌شود «سایه بانهای اطلس زرنگار که در طول و عرض یا فلک ثوابت لاف برابری می‌زد و دعوی مساوات می نمود، به ستونهای مذهب کویزه زرین بر پای می شد» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶۷). ۴. در سند تاریخی دیگر از دوره نادری ضمن «صورت دفتر هدیه» این لغت سه بار استفاده شده است «... یک باب گاوسر و کویزه

گاو سر نقره، دو هزار و هشتاد و یک مثقال، چهل و هشت عدد کویزه و قبه طلا، کویزه طلا ششصد و دوازده مثقال و نیم» (رک: نوایی، ۱۳۶۸: ۳۴۹).

در یک تفسیر کهن قرآن مجید (از حدود سده چهارم) «کویزیدن» در معنای «گنجیدن، احاطه داشتن» به کار رفته است (رک: بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ۱۳۷۴: هجده). آیا «کویزه» می تواند رابطه‌ای با این مصدر داشته باشد- مثلاً در ساختار اسم مصدر یا ابزار (ماده مضارع (کویز)+ه)- یا واژه‌ای متفاوت با آن است؟ این نکته را هم باید یادآور شد که ساخت کلمه مورد بحث مشابه «کویز» و «کویژ» به معنای «پیمانه» است (رک: تبریزی، ۱۳۶۱: ۳/۱۶۶۴، زیرنویس ۵) که معرب آن به صورت «قفیز» در زبان فارسی کاربرد دارد؛ اما با توجه به شواهد «کویزه/ کویژه» احتمالاً به لحاظ معنایی ربطی میان این کلمات نیست. امید است لغت پژوهان و زبان‌شناسان درباره ضبط و معنای دقیق «کویزه/ کویژه» راهنمایی و روشنگری کنند.

۲۵. گرود (Garud)

این واژه بیست بار در زرین قبانامه آمده است که در بیشتر موارد به معنای «اژدها» و در چند نمونه استعاره از «پهلوان» است. برای هر دو معنا شواهدی ذکر می شود:

پهلوان:

جهان بخش را باز گرداند زود ز آورد برگشت جنگی گرود
(۱۷۵۳)

پهلوان:

دلیران ایران سراسر نمود که چون بود آوردگاه گرود
(۱۸۵۲)

پهلوان:

به زیر آمد از کوه سرخاب زود پیامد به رزم دلاور گرود
(۲۰۸۰)

اژدها:

نخستین یکی دیو برجست زود بیچید بر خوشتن چون گرود
(۳۰۳۲)

اژدها:

همی هرچه کردم به فر تو بود اگر دیو کستم به دهر ار گرود
(۶۵۷۴)

اژدها:

به یک سو درخت کهن سال بود بیچید خود را بدو آن گرود
(۹۱۶۹)

اژدها:

که هان ای دلاور بگیر این عمود اگر زنده ماندی مترس از گرود
(۱۶۸۱۹)

در حدود جستجوهای نگارنده واژه «گرو» در هیچ یک از فرهنگهای فارسی از لغت فرس تا فرهنگ سخن وارد نشده و از متون فارسی هم با این ضبط ظاهراً فقط سه بار در سام نامه به کار رفته که در اینجا نیز به معنای «اژدها» است:

یکی دود گردید جنگی گرو	که پیچید بر سوی چرخ کبود
بزد آن چنان بر میان گرو	که برخاست از جان او تیره دود
سپهد جهان آفرین را ستود	درآمد به مانند جنگی گرو

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۵۶۴)
(همان: ۵۶۴)
(۵۶۷)

نکته جالب این است که تنها شواهد کاربرد این لغت غیر از زرین قبانامه، در منظومه‌ای است که حدس زده‌اند تاریخ احتمالی سرایش آن قرن دهم یا بعد از آن باشد. به بیانی دیگر «گرو» در زبان فارسی ظاهراً نخستین بار از حدود قرن دهم به طور بسیار محدود و معدود استعمال شده است.

اولین بار نگارنده در شاهد دوم سام نامه به این واژه و معنای آن توجه کرده و نوشته است «در حدود جستجوهای نگارنده چنین واژه‌ای در فرهنگها و متون نظم و نثر نیامده است. ظاهراً در بیت سام نامه به معنای «پتیاره، اژدها و اهریمن» به کار رفته است. آیا از لغات مجعول دساتیری است؟» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۴۴۷). در پی این اشاره دو تن از پژوهشگران در مقاله‌ای مستقل به بررسی این واژه در سام نامه پرداخته و بدرستی دریافته‌اند که «گرو» صورتی از نام «گرودا» (Garudā)، مرغ روایات هندی است که در دیگر متنهای فارسی به شکل گارودا، گارودها، گرو و گرودا آمده است (رک: حیدری و زند مقدم، ۱۳۹۱: ۸۳-۹۰). این محققان حدس زده‌اند که نام Garudā از راه ترجمه متون هندی به فارسی در دوره حکومت تیموریان هند (مقارن با فرمانروایی صفویان در ایران) شناخته شده است. در اساطیر هند گرودا موجودی نیمه عقاب و نیمه انسان و باره ویژه ویشنو، ایزد هندی، است. او بسیار نیرومند و دشمن ماران است و همانندی‌هایی با سیمرغ نیز دارد (در این باره و برای آگاهی بیشتر، رک: ایونس، ۱۳۸۸: ۱۸۵-۱۸۷؛ قلی زاده، ۱۳۸۹: ۸۰ و ۸۱).

اگر «گرو» متون فارسی همان «گرودا»ی هندی باشد که بر پرندهای شگفت اطلاق می‌شود، می‌توان گفت که این واژه در زرین قبانامه و سام نامه به نوعی معنای معکوس و متضاد پیدا کرده است؛ زیرا «گرودا»ی روایات هندی دشمن ماران است (مشابه ستیز سیمرغ با اژدها)؛ اما در اینجا در معنای دشمن خود-اژدها- به کار رفته است. آیا این کاربرد باژگونه می‌تواند با معنای «گرودا» در زبان سنسکریت مرتبط باشد که به معنای «بلعنده» است (رک: جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۵۶۰/۱؛ Monier Williams, 1960: 348) و چون اژدها نیز پتیاره‌ای اوبارنده است و دد و دام و آدمی را به دم خویش فرو می‌برد، گروداى بلعنده و درنده مجازاً به معنای «اژدها» استعمال شده است؟

۲۶. میرا

درونش یکی دید ماهی دگر	میرا و درخشنده مانند خور
------------------------	--------------------------

(۱۱۱۶۶)

در لغت نامه دهخدا به نقل از فرهنگ نفیسی «میرا»، «آفتاب» معنا شده است و دهخدا در حاشیه نوشته‌اند که برای این معنا شاهی در متون فارسی نیافته‌اند. «میرا» ضبط دو نسخه اصلی زرین قبانامه است و در (م) مصرع دوم به صورت «مر او هم درخشنده مانند خور» آمده. اگر ضبط حشوآمیز دو دست نویس به دلیل دشواری، وجه درست و اصلی باشد؛

شاهدی برای کاربرد یک واژه مهجور در زبان فارسی خواهد بود. «مرا» غیر از فرهنگ نفیسی و لغت نامه دهخدا در فرهنگهای دیگر نیست؛ اما در گویش مونجی (مونجانی)^{۱۵} به صورت «میر» (miro) و در گویش یدغه^{۱۶} به شکل «میر» (mira) در همان معنای «آفتاب» به کار می رود که گونه ای از همان «مرا» است. «میر» و «میر» را با miōra و mihr مرتبط دانسته اند (رک: حسن دوست، ۱۳۸۹: ۱۱/۱) و احتمالاً «مرا» هم با آنها رابطه اشتقاقی دارد.

۲۷. ناهوموار

بدو گفت کای پیر ناهوموار چه خواهی ز گردان ایران دیار؟

(۱۲۸۱۸)

تا جایی که نگارنده بررسی کرده است، در فرهنگها و متون فارسی چنین صورتی به جای «ناهوموار» دیده نمی شود.

۲۸. هر سه وان

که این هر سه را سر جدا کن ز تن ز خون کن تن هر سه وان را کفن

(۱۲۸۹۸)

معین «هر سه آن» را با شاهدی از حدیقه سنایی در فرهنگ خویش آورده است (رک: معین، ۱۳۷۱: ۵۱۲۴/۴) ولی «هر سه وان» ظاهراً در فرهنگها نیست و احتمالاً ناظم، آن را به قیاسِ نادرست با «هر دوان» ساخته است، نادرست از آن روی که در «هر + دو + آن»، «آن» صفت اشاره است و ما در ساخت این ترکیب پسوند یا جزء «وان» نداریم که بتوان با آن صورتهایی نظیر هر سه وان، هر چهار وان، هر پنج وان ... ساخت.

۲۹. رومین / رومینه / رومیه

در نسخه اساس منظومه، شانزده بار به جای وجه متداول «رویین» و «رویینه» صورتهای «رومین»، «رومین» و «رومیه» آمده است. مثلاً:

از آن روی عفریت با انجمن چنین گفت آن دیو رومینه تن

(۲۰۵۹)

این ضبطها از آن روی درخور تأمل و بحث است که یکی از پژوهشگران نشان داده اند، «رومی» به معنای «نوعی فلز» از واژه های فوت شده از فرهنگهاست (رک: استاجی، ۱۳۸۱: ۶۵۱-۶۵۵). بر این اساس رومین / رومینه / رومیه در نسبت به «رومی» به معنای ساخته شده از آن گونه فلز خاص خواهد بود و از نظر معنایی لغات درستی است.

۳۰. گویژه

باز در نسخه (ک) به جای «گوازه» در بیت زیر «گویژه» به کار رفته است:

گویژه برآمد ز کنده آوران که این بود نیرویت ای پهلوان

(۷۸۴۹)

در دست نویس (م) این لغت به «کوثره» تصحیف شده و ضبط (م) «که ویله» است. نگارنده آن را به صورت رایج «گوازه» تصحیح قیاسی کرده؛ ولی این پرسش همچنان باقی است که آیا «گویژه» احتمالاً صورت گویشی «گوازه» است و می تواند قرینه ای بر تشخیص زادگاه ناظم اثر باشد یا اینکه چنین ضبطی از آن لغت نادرست است و نباید بدان توجه کرد؟

نتیجه

لغات و ترکیبات بررسی شده در این مقاله بخوبی نشان می‌دهد که تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی که فرهنگستان سالهاست آن را عهده‌دار شده و مجلد نخستش را نیز منتشر کرده است، کار بسیار دشوار و دقیقی است که هرگز نمی‌توان آن را پایان یافته دانست و با شناسایی و چاپ متون تازه یابِ نظم و نثر فارسی گاهی واژه‌هایی به نظر می‌رسد که هیچ سابقه کاربردی در فرهنگها و آثار چاپ شده پیشین ندارد و باید آنها را پس از بررسی‌های فنی متخصصان بر پیکره زبانی (Corpus) این فرهنگ افزود. به بیانی دیگر یکی از جوانب اهمیت متن‌شناسی ادب فارسی، گسترده شدن دامنه لغات و ترکیبات و عبارات زبان فارسی است، البته با توجه به این نکته روش شناختی که در این گونه پژوهشها همواره باید احتمال تحریف و تصحیف در واژه‌های نادر و نویافته متون را در نظر داشت و از محققان خواست تا درباره آنها اظهار نظر کنند.^{۱۷}

پی‌نوشت‌ها

- ۱- این اثر با نام زرین قبانامه (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفوی) با تصحیح، مقدمه و تعلیقات نگارنده در انتشارات سخن زیر چاپ است.
- ۲- برای اطلاع کامل درباره اسدی، رک: خطیبی، ابوالفضل؛ «اسدی طوسی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۸۵، ج ۸، صص ۲۷۴-۲۸۳.
- ۳- شماره ابیات مطابق با متن مصحح اثر است که در انتشارات سخن زیر چاپ است.
- ۴- در سام نامه مصراع دوم این گونه است «همه پهلوانان با هُش بُدند» (سام نامه، ۱۳۸۶: ۷۸).
- ۵- از دوست شاهنامه شناسم، جناب آقای دکتر ابوالفضل خطیبی، بسیار سپاسگزارم که اجازه دادند از این پیکره زبانی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای جستجوی پیشینه و شواهد کاربرد برخی لغات مورد بررسی در این مقاله بهره‌مند شوم.
- ۶- پرخشش به کردار تابان درخششی که بی جان پدید آید از ابر آذر
این بیت در لغت فرس تصحیح فتح الله مجتبیایی و علی اشرف صادقی نیست.
- ۷- ضبط نسخه (ک) «نگینها» و (م) «شما را ببخشم همه سر به سر» است.
- ۸- تا از تو یک به یک شودم کام دل روا کم کم به کام درفکنم خامه تبک
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۴)
- ۹- این کلمه دو بار در اشعار اقبال لاهوری هم به کار رفته است:
زندگی مرکب چو در جنگاه باخت بهر حفظ خویش این آلات ساخت
(اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۹۳)
- آن دگر مرگ انتهای راه شوق آخرین تکبیر در جنگاه شوق
(همان، ۴۰۸)
- ۱۰- این لغت در نسخه‌های مهم شاهنامه «رخش» نوشته شده است و خالقی مطلق نیز در تصحیح خویش همین وجه را به متن برده‌اند. نگارنده در مقاله‌ای مستقل که بزودی چاپ خواهد شد، بنابر قرائنی صورت «دخش» را در شاهنامه درست می‌داند.
- ۱۱- در این بیت زرین قبانامه هم چنین کاربردی تکرار شده است:
تهمتن برآمد به گلرنگ رخش که از سمّ رخشش جهان شد درخش
(۲۱۰۷)

- ۱۲- در دست نویس (م) کلمات قافیۀ بیت به صورت دیگر و ساده تر «روی کرد/ بر افلاک گرد» است.
- ۱۳- به دلیل روشن نبودن معنای درست و ضبط قطعی این لغت، نگارنده به تبعیت از نگاشته نسخ زرین قبانامه دو صورت «کویزه» و «کویژه» را در متن آورده و آن را به وجهی واحد یکسان سازی نکرده است.
- ۱۴- این واژه در پیکره زبانی گروه فرهنگ نویسی فرهنگستان و نرم افزار دُرُج ۴ نیست. در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ «کویزه» (kavayza) به معنای «لوله دم زرگری» و مربوط به فارسی افغانی دانسته شده است (رک: شالچی، ۱۳۷۰: ۲۵۰) که البته ربطی به شواهد زرین قبانامه و متون دیگر- که خواهد آمد- ندارد. این لغت در کتاب فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی شده کاربرد در افغانستان) (رک: انوشه و خداینده لو، ۱۳۹۱) نیست.
- ۱۵- گویش مردمان ساکن در درّه مونجان واقع در شمال شرقی افغانستان.
- ۱۶- گویش ساکنان دامنه کوههای درّه لوتکوه در پاکستان.
- ۱۷- برای نمونه‌ای از این اظهار نظرها، رک: دبیرسیاقی، سید محمد؛ «چند پیشنهاد درباره مقاله «طرح چند نکته و دشواری واژگانی کهن ترین طومار نقالی»، فرهنگ نویسی، شماره ۵ و ۶، اردیبهشت ۱۳۹۲، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

منابع

- ۱- آذرلی، غلامرضا. (۱۳۸۶). فرهنگ واژگان گویشهای ایران، تهران: هزاره، چاپ اول.
- ۲- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۸). متون منظوم پهلوانی، تهران: سمت، چاپ اول.
- ۳- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). ماده‌های فعلهای فارسی دری، تهران: ققنوس، چاپ اول.
- ۴- ادیب طوسی، محمدامین. (۱۳۸۸). فرهنگ لغات باز یافته، به کوشش محمد صنعت کار، تهران: دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، چاپ اول.
- ۵- استاجی، ابراهیم. (۱۳۸۱). «رومی: آلیاژی فوت شده از فرهنگها»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال سی و پنجم، شماره ۱۳۸ و ۱۳۹، پاییز، صص ۶۵۱-۶۵۵.
- ۶- اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۶۱). دیوان، تهران: پگاه، چاپ اول.
- ۷- امامی، علی رضا. (۱۳۹۰). «ویژگی‌های زبانی انیس القلوب»، فرهنگ نویسی، شماره ۴، بهمن، صص ۶۵-۱۱۳.
- ۸- انوری، حسن. (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۹- ----- (۱۳۹۰). ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، چاپ اول.
- ۱۰- انوشه، حسن و غلامرضا خدا بنده لو. (۱۳۹۰). فارسی ناشنیده (فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی شده کاربرد در افغانستان)، تهران: قطره، چاپ اول.
- ۱۱- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی. (۱۳۶۵). فرهنگ تحفة الاحباب، تصحیح فریدون تقی زاده طوسی و نصرت الزمان ریاضی هروی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۲- اوحدی بلیانی، تقی الدین. (۱۳۶۴). سرمه سلیمانی، تصحیح محمود مدبری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۱۳- ایونس، ورونیکا. (۱۳۸۸). اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۴- بخشی از تفسیر کهن به پارسی. (۱۳۷۴). از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، تصحیح سید مرتضی آیه الله زاده شیرازی، تهران: مرکز میراث مکتوب، چاپ اول.

- ۱۵- بهار، لاله تیک چند. (۱۳۸۰). **بهار عجم**، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه، چاپ اول.
- ۱۶- تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۶۳). **برهان قاطع**، به اهتمام و حواشی محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۱۷- جلالی نائینی، سید محمدرضا. (۱۳۷۵). **فرهنگ سنسکریت- فارسی**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۸- حسن دوست، محمد. (۱۳۸۹). **فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبانها و گویشهای ایرانی**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۱۹- ----- (۱۳۹۱). «ملاحظات ریشه شناختی درباره چند فعل کهن فارسی»، نشریه پژوهشهای زبان شناسی تطبیقی، سال اول، شماره ۴، پاییز و زمستان، صص ۱-۱۲.
- ۲۰- حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف الدین. (۱۳۸۳). **خلاصة التواریخ**، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۲۱- حیدری، حسن و ساسان زند مقدم. (۱۳۹۱). «گروود (گرودا) (نماد انتقال و تبدیل اساطیر هند در سام نامه)»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال ششم، شماره اول (پیاپی ۲۱)، بهار، صص ۸۳-۹۴.
- ۲۲- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). «تصحیف درفش به درخت در ترجمه تفسیر طبری»، کلک، شماره ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند، صص ۶۷ و ۶۸.
- ۲۳- خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). **تاریخ زبان فارسی**، تهران: فردوس، چاپ ششم.
- ۲۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- ۲۵- راوندی، مرتضی. (۱۳۷۴). **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران: نگاه، ج. ۸.
- ۲۶- رضایی، احترام. (۱۳۹۰). **ساقی نامه در شعر فارسی**، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۷- رواقی، علی. (۱۳۵۵). **واژه‌های ناشناخته در شاهنامه**، تهران: بی نا، دفتر ۲.
- ۲۸- ----- (۱۳۸۱). **ذیل فرهنگ فرهنگهای فارسی**، با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس، چاپ اول.
- ۲۹- ----- (۱۳۹۰). **فرهنگ شاهنامه**، تهران: فرهنگستان هنر، چاپ اول.
- ۳۰- **سام نامه**. (۱۳۸۶). به کوشش میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول.
- ۳۱- سلطانی گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). **سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران**، تهران: مبتکران، چاپ اول.
- ۳۲- سوزنی سمرقندی. (۱۳۳۸). **دیوان**، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۳۳- شالچی، امیر. (۱۳۷۰). **فرهنگ گویشی خراسان بزرگ**، تهران: مرکز، چاپ اول.
- ۳۴- **شاهنامه حکیم اسدی**، دست نویس شماره ۱۶۰۹ کتابخانه ملی.
- ۳۵- **طومار کهن شاهنامه**. (۱۳۷۴). به کوشش جمشید صداقت نژاد، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول.
- ۳۶- **طومار نقالی شاهنامه**. (۱۳۹۱). مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سجّاد آیدنلو، تهران: به نگار، چاپ اول.
- ۳۷- عابدی، محمود. (۱۳۹۰). «سام نامه، گوینده، زمان و حوزه پدید آمدن آن»، ارج نامه ذبیح الله صفا، به کوشش سید علی آل داوود، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول، صص ۴۸۵-۵۰۴.

- ۳۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). **شاهنامه** (نسخه برگردان از روی نسخه کتابتِ اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC.43)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه، چاپ اول.
- ۳۹- **قصه حسین کرد شبستری**. (۱۳۸۵). (بر اساس روایت ناشناخته موسوم به حسین نامه)، به کوشش ایرج افشار-مهران افشاری، تهران: چشمه، چاپ اول.
- ۴۰- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۹). «خاستگاه سیمرغ از دیدگاه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، پژوهش‌های ادبی، سال هفتم، شماره ۲۳، تابستان، ص ۶۱-۹۶.
- ۴۱- قوام فاروقی، ابراهیم. (۱۳۸۵). **شرف نامه منیری**، تصحیح و تعلیقات: حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۴۲- **کتاب زرین قباي هفت لشکر**، نسخه شماره ۱۳۵۸۱ کتابخانه مجلس.
- ۴۳- کیهانی، جعفر شجاع. (۱۳۸۸). «ساقی نامه»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۳، ص ۵۶۰-۵۶۴.
- ۴۴- محمدزاده، سید عباس و وحید رویانی. (۱۳۸۶). «سام نامه از کیست؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهارم، شماره سوم (پیاپی ۱۵۸)، پاییز، ص ۱۵۹-۱۷۶.
- ۴۵- معین، محمد. (۱۳۷۱). **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۴۶- منصوری، یدالله. (۱۳۸۴). **بررسی ریشه شناختی فعلهای زبان پهلوی**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۴۷- منصوری، یدالله و جمیله حسن زاده. (۱۳۸۷). **بررسی ریشه شناختی افعال زبان فارسی**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.
- ۴۸- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۸۷). **فرهنگ فارسی عامیانه**، تهران: نیلوفر، چاپ دوم.
- ۴۹- **نرم افزار دُرُج ۴**. (۱۳۹۰). (بزرگترین کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نشر ادبی)، تهران، مؤسسه فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- ۵۰- **نریمان نامه یا داستان رستم و سلیمان و زرین قبا و هژبر بلا و زال و فریلاس دیو و رستم و سیمرغ**، نسخه شماره ۱۱۷۰ سنا در کتابخانه مجلس.
- ۵۱- نفیسی (ناظم الاطبّا)، علی اکبر. (۱۳۵۵). **فرهنگ نفیسی**، تهران: کتابفروشی خیام، چاپ اول.
- ۵۲- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۶۸). **نادر شاه و بازماندگانش**، تهران: زرین، چاپ اول.
- ۵۳- نوشین، عبدالحسین. (۱۳۷۳). **سخنی چند درباره شاهنامه**، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۵۴- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. (۱۳۸۳). **تاریخ جهان آرای عباسی**، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.

56- Monier Williams, Sir Monier. (1960). **A Sanskrit- English Dictionary** (Etymological and Philologically Arranged), Britain, University Press, Oxford.

